

زمزمه‌های مخملین: چهل نیایش سلوکِ مدرن

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز شنبه، مورخ: ۱۴۰۴/۸/۱۷

«در خود غوطه می‌خوردم و به پیش خود می‌رسیدم... هجوم خالی اطراف را می‌چشیدم». این جمله، حال و هوای نگارش «زمزمه‌های مخملین» را توصیف می‌کند. سروش دباغ در این اثر که اینک مقدمه‌ای بر آن را در اختیار دین‌آنلاین گذاشته، خواننده را به خلوت‌ترین لحظات خود دعوت می‌کند؛ نجوایی که در طول یک سال و در مسیر «سلوکِ اگزیستانسیل» متولد شدند و با مفاهیمی عمیق چون «مرگ آگاهی»، «سکوت معنوی» و «تنهایی مخملین» گره خورده‌اند. این کتاب، روایتی از یک تامل درونی ژرف است که با تاروپود فلسفه و عرفان بافته شده است.

سروش دباغ: در دهه هفتاد خورشیدی، چهار کتاب بالینی، ترجمان نیکویی برای احوال وجودی من بودند و هر وقت می‌خواستم نیایش کنم، به سروقت آنها می‌رفتم: «مثنوی معنوی» مولوی بلخی، «نیایش» علی شریعتی، «هشت کتاب» سهراب سپهری و «حدیث بندگی و دلبردگی» عبدالکریم سروش. خاطر من هست دعاها «مثنوی» را در خلوت می‌خواندم و حظ می‌بردم؛ همچنین نیایش‌های شریعتی و اشعار لطیف سپهری را. از آن دوران تا اکنون که این سطور را می‌نویسم، راه بلندی طی کرده و تغییرات محسوس و ملموسی در زیست - جهان، نگرش و سلوکِ فکری و اگزیستانسیل ام‌پدیدار گشته و سر برآورده است.

سه سال و نیم پیش، در ادامه کارک «طرحواره ای از عرفان مدرن / سلوکِ اگزیستانسیل در روزگار کنونی»، به سروقت «نیایش» رفتم و بدان پرداختم. جستار «هسته پنهان تماشا: تأملی در انواع نیایش» محصول آن تتبعات و تأملات است. در آنجا کوشیدم با توضیح ربط و نسبت و اشتراک و افتراق میان دعا و نیایش، تلقی خود از انواع شش گانه نیایش را صورت‌بندی و روایت کنم: «نیایش مخاطبه محور»، «نیایش عرفانی»، «نیایش معنوی»، «نیایش حکیمانه»، «نیایش آرزومندانه» و «نیایش ناواقع گرایانه».

«بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین». یکسالی است در حال و هوای زمزمه کردن‌ام؛ نجواها و نیایش‌هایی که دل مشغولی‌ها، دغدغه‌ها و زیر و زبر شدن‌ها و تلاطم‌های آونگ آسای من در روزگار پر تب و تاب کنونی را به تصویر کشیده، رنگ و بوی مرا می‌دهد، در تجربه زیسته‌ام ریزش کرده و بر قلم‌ام جاری گردیده. طی این مدت، هر از گاهی در خود فرو می‌رفتم و به کنجی می‌خزیدم. در آن دقایق ناب، آنچه در ذهنم خلجان می‌کرد و از جنس تأملات و یافته‌های اگزیستانسیل بود؛ بی‌تابی می‌کرد و مثل میوه‌ای که «تب تند رسیدن» دارد، سر بر می‌آورد و متولد می‌شد. تو گویی، این نجواها / زمزمه‌ها، بسان پاسخ‌هایی بوده به حس غریب «بودن» و زیستن بر روی این کره خاکی؛ حسی که با اگزیستانس‌ام گره خورده و مرا در کام کشیده و از پی خود روانه کرده.

در این نجواها، به اقتضای حال و هوای نوشتار، از سالکان سنتی و سالکان مدرن ایرانی و غیر ایرانی رنگارنگی یاد شده و سخنان نغزشان نقل گشته؛ از خیام و ابن عربی و سعدی و مولوی و شمس تبریزی و حافظ و فروغ فرخزاد و سهراب سپهری و احمد شاملو گرفته تا جبران خلیل جبران و کیر کگور و شوپنهاور و داستایفسکی و ویتگنشتاین و یونگ و هایدگر و فرانکل و آرنست و آبراهام مازلو و آلن واتس و جان هیک و اروین یالوم و الیف شافاک. همچنین استشاداتی به کتابهای مقدس «ذمه پده»، «انجیل» و «قرآن» شده. افزون بر این، مفاهیمی چون «سالک مدرن»، «سلوک افقی»، «تنهایی محملین»، «لمس حضور»، «ایمان شورمندانه»، «ایمان آرزومندانه»، «ایمان از سر طمانینه»، «کورمرگی»، «مرگ آگاهی»، «سکوت معنوی»، «رنج امحاء ناپذیر»، «زمان بر/زمان در»، «الیناسیون دینی»... که در عداد بر ساخته های نگارنده طی چهارده سال اخیرند، هر از گاهی در این زمزمه ها ریزش کرده است.

اکنون، مجموعه این نجواها/ زمزمه ها/ نیایش های چهل گانه که قرابت در خور درنگی با «نیایش معنوی»، «نیایش حکیمانه» و «نیایش عرفانی» دارد و از جنس «گفتگوهای تنهایی» است، پیش روی مخاطبان قرار دارد. اولین نجوا/ نیایش را در ماه آبان سال گذشته نوشتم و چهلمین را آبان ماه امسال. هر چند شروع این کار اختیاری بود؛ اما در ادامه، گویی به نگاشتن آنها واداشته می شدم و نمی توانستم آنرا رها کنم، که «آن کشنده می کشد من چون کنم». اوقاتی که صرف نوشتن این نیایش ها/ زمزمه ها/ نجواها شد، «یگانه بود و هیچ کم نداشت»: تو گویی، به رغم اینکه از پیش خود راه می افتادم، در خود غوطه می خوردم و به پیش خود می رسیدم؛ خود را در میان نمی دیدم، «هجوم خالی اطراف» را می چشیدم و گذر زمان را حس نمی کردم.

در سنن و فرهنگ های مختلف، «چهل» عدد مهم و مبارکی است. در زبان لاتین، به چهل، کارانتین گفته می شود؛ کارانتینی که با واژگان قرنطینه و قرنطینه کردن هم آواست، قرابت معنایی دارد و از حکمتی حکایت می کند و پرده بر می گیرد. گویی برای پاکیزه و پیراسته و پخته و شکوفا شدن، باید صبوری کرد و چهل گام را پیمود. همچنین است سنت چله نشینی در میان صوفیان و درویشان که بر اهمیت عدد چهل صحنه می نهد. بی سبب نبود که رند شیرازی می گفت: «سحر گه رهروی در سرزمینی/ همی گفت این معما با قرینی/ که ای صوفی شراب آنکه شود صاف/ که در شیشه برآرد اربعینی».

علاوه بر این، به روایت «قرآن»، خداوند با موسای پیامبر سی شب وعده گذاشت و آنرا ده شب دیگر تمدید کرد تا وقت معین در چهل شب بسر آمد و موسی آماده رفتن به کوه طور شد و برادرش هارون جانشین او در میان قومش شد^۱ برکشیده شدن عدد چهل و تاکید بر «چهل شب» در داستان موسی تامل برانگیز است. بر همین سیاق است در رسیدن چهل سالگی و عبور از سنین جوانی اولیه و پای نهادن در دوران میانسالی؛ دورانی که در نظام روان کاوانه یونگی، با عطف نظر کردن به درون و به تماشا نشستن خود و افزایش میزان درون نگری در می رسد و نوید بخش پای نهادن در دوران پختگی و بلوغ روانی و عقلانی است؛ «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...»

۱. سوره «اعراف»، آیه ۱۴۲

«زمزمه‌های مخملین: نجواهای اگزستانسپیل»، ایستگاه بعدی سفر دور و درازِ کارکِ «طرحواره ای از عرفان مدرن/سلوک اگزستانسپیل در روزگار کنونی» است و پس از «از خیام تا یالوم»، «سرشاری خوشه زیست»، «در کشاکش رنج و معنا» و «در گذرگاه زمان» در می‌رسد و پیش روی مخاطبان قرار می‌گیرد.

دوست اندیشه ور و محققِ ارجمند، دکتر امیر مازیار از سر لطف مقدمه نکته سنجانه‌ای بر «زمزمه‌های مخملین» نوشته‌اند که زینت بخش این اثر گشته و در پیشانی اش قرار گرفته. پس از آن فقراتی از مقاله «هسته پنهان تماشا» که متضمن مولفه‌های «نیایش مخاطبه محور»، «نیایش عرفانی»، «نیایش معنوی» و «نیایش حکیمانه» است، در می‌رسد. مرور و بازخوانی انواع نیایش به روایت نگارنده، به فهم بهتر نیایش‌ها/زمزمه‌ها، و زمینه و زمانه خلق و پدید آمدن آنها کمک می‌کند.

پس از آن نوبت به زمزمه‌ها/نیایش‌ها/نجواهای چهل گانه نویسنده در دوازده ماه گذشته می‌رسد. طی یکسالی که در گیر و دار نوشتنِ زمزمه‌ها/نجواهای چهل گانه بودم، از ملاحظات و نکته سنجی‌های نیکوی دوستان عزیز، شهلا آهنج، فرهاد مشکور و محمد منصور هاشمی حقیقتا بهره بردم؛ از ایشان صمیمانه سپاسگزارم. همچنین، ارج می‌نهم زحمات سینا بابلی و سپهر زارع، مدیر فرهنگ دوست نشر «سهروردی» را برای نشر این اثر.

حدود دو دهه قبل اولین کتاب فلسفی‌ام «سکوت و معنا» را به پدر و مادر عزیزم، «به نخستین آموزگارانی که شناختم»، تقدیم کردم. خوش دارم «زمزمه‌های مخملین» را نیز که انتشارش مقارن گشته با سر بر آوردن هشتاد سالگی پدرم، نثارِ مادر نازنینم و پدر نازنینم کنم؛ «برای تنهایی‌ها، دلتنگی‌ها، صبوری‌ها، صمیمیت‌ها و سبکباری‌هایشان».

«هر یک از ما آسمانی داشت در هر انحنای فکر

هر تکان دست ما با جنبش یک بال مجذوب سحر می خواند.

جیب‌های ما صدای جیک جیک صبح‌های کودکی می داد.

ما گروه عاشقان بودیم و راه ما

از کنار قریه‌های آشنا با فقر

تا صفای بیکران می رفت.

روی صورت‌های ما تبخیر می شد شب

و صدای دوست می آمد به گوش دوست^۱

سروش دباغ

تورنتو - آبان ۱۴۰۴

۱. سهراب سپهری، هشت کتاب، دفتر «حجم سبز»، شعر «تپش سایه دوست